

صائب کسی برتبه شعرم نمی‌رسد
دست سخن گرفتم و بر آسمان شدم

در حاشیه

سبک صائب

غرض این مقاله، ذکر پاره‌ای از خصوصیات غزل‌های تنها شاعری است که پس از حافظ، بعنوان سخنور مفلق و متمایز، قریب دوست سال، مقتدای شاعران ایران و هند و عثمانی بود. و صیت سخنش چنان، که دیوانش را برای خوندگار روم تحفه و هدیه می‌فرستادند. متأسفانه پیشگامان^۱ نهضت بازگشت ادبی و پیروان^۲ ایشان، این شاعر معنی آفرین و آتشین کلام را به‌گناه آن دسته از ناشاعران و اواخر عهد صفویه که سبک او را به‌ابتدال کشانده بودند مأخوذ داشته و در باب وی بسیار بی‌انصافی کرده‌اند. راستی چطور میتوان دوست و پنجاه سال زبان عاطفه و احساس و بیان دل و جان زبده‌ترین طبقه اجتماعی ملتی را ندیده گرفت، و بر سر حرف غم و شادی و حدیث گریه و خنده میلیون‌ها مردم هم‌زبان قلم بطلان کشید. اکنون که به‌همت بلند استادان این فن^۳ و نقادان سخن، گرد

(۱) آذر بیگدلی. آتشکده. ج ۱- ص ۱۲۰-۱۲۷

(۲) رضاقلی‌خان هدایت. مجمع الفصحاء - ج ۴ ص ۴۴۰

(۳) مرحوم علامه شبلی نعمانی. شعرالعجم ج ۳ ص ۱۵۸-۱۷۱. مرحوم ادوارد- براون تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۱۵۵- و ۱۹۸-۲۰۳. مرحوم تربیت. دانشمندان آذربایجان. مرحوم شهیدنورائی وحیدرعلی کمالی. استاد امیری فیروز کوهی. مقدمه بر دیوان صائب آقای زین العابدین مؤتمن، مقدمه بر اشعار، گزیده صائب. دکتر زرین کوب: با کاروان حله دکتر حسن سادات ناصری آتشکده حاشیه ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

دراموشی از چهره پرنگار طراحان معانی و بدیعه‌سازان طرز مشهور به‌هندی‌یا اصفهانی، زدوده شده است و بساط داوری ادیبان نهضت بازگشت و متابعان ایشان رنگ و رونق خود را از دست داده، ذکر پاره‌ای از خصوصیات شعری استاد این طریقه، و فرد کامل و مرد تمام این سبک، خالی از وجهی نیست.

از فیض عشق روی زمین گوش تا بگوش

از گفتگوی صائب آتش زبان پرست

۱- صائب به سعدی و حافظ و مولانا ارادت بسیار داشته، و غزل‌های متعدد

باستقبال ایشان رفته است. غزلی از سعدی و مولانا استقبال کرده به مطلع

آدم نه‌ای و روضه رضوانت آرزوست

خاتم نه‌ای و دست سلیمان آرزوست

که در مقطع می‌گوید

این آن غزل که سعدی و ملای روم گفت

موری نه‌ای و تخت سلیمان آرزوست

همچنین علاقه او به حافظ همه‌جا مشهود است.

به فکر صائب از آن می‌کنند رغبت خلق

که یاد می‌دهد از طرز حافظ شیراز

البته باید توجه کرد، که صائب غرابت و تنازگی فکر خود را به حافظ مانند

کرده است، و گرنه او کسی نیست که در مقام تقلید از حافظ باشد.

مطالعه غزل

دعوی عشق ز هر بوالهوسی می‌آید

دست بر سر زدن از هر مگسی می‌آید

که به دنبال

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
 سروده شده است کاملاً استقلال اندیشه و رویه و بیان او را نشان میدهد.
 سعی در نوآوری و تازه گویی درین شعرای سبک هندی از جمله صائب
 که نماینده راستین و اصیل این طریقه است، بحدی است که گاه گاه مضامین
 شعرای سلف را هم جواب گفته است.

حافظ می فرماید

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ماسبکباران ساحلها

صائب جواب می دهد

کی سبکباری ز همراهان کند غافل مرا

بار هر کس بر زمین ماند بود بردل مرا
 در حقیقت او به حافظ، که سبکباری می جوید تا حال در ماندگان طوفان
 را دریابد ارائه طریق کرده است. در شعر حافظ تنها شکست و افتادگی و نیاز
 و اعتراض است، در حالی که در بیت صائب ایثار و انسانیت موج می زند. او سبکباری
 را نشان می دهد که وجودش همه ایثار است و بار در ماندگان بار دل اوست.

همچنین به این بیت شیخ اجل که می فرماید

گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

جواب می گوید

دیده حرص محالست شود سیر بخاک

دام در زیر زمین هم نگران می باشد

۲- صائب غزل را از قید اصطلاحاتی چون شب دوستی، حلقه زلف، قصه

وصل، دیرمغان، مغ و مغبچه و امثال آن که پس از حافظ همه غزل های فارسی
 را یک نواخت و مکرر و در حد یک تقلید بی هنرانه و قالبی متوقف کرده بود خارج

ساخت و باخلق مضامین متعدد و بیان نو روح تازه‌ای بدان بخشید تا حدی که مضامین مکرر گذشتگان هم اگر از زبان او شنیده شود نامکرر به نظر می‌آید.

حافظ

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش

که به تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

صائب

حق محالست بمرکز نرساند خود را در کف دیو قراری نبود خاتم را

حافظ

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشاه بگویی که روزی مقدر است

صائب

آبروی فقر را می‌داشتم دایم عزیز

کاسه در یوزه من کاسه فغفور بود

۳- در عصر صفویه، چون شکل غزل و زبان غزل، تقریباً جای همه اشکال

شعری را گرفته و پسند و رواجی عجیب یافته بود، صائب مطالب شعری از

توصیف طبیعت و عشق‌بازی تا موعظه و سلوک با مردم، و آداب معاشرت و مسایل

دینی و اعتقادی و طنز اجتماعی و انتقادی همه را يك جا در غزل بیان کرد، و باین

طریق وسعت و تنوع عجیبی بدان بخشید.

وصف طبیعت

میخانه ایست باغ که گلهاست ساغرش

ترکن دماغ جان زمی رو چپرورش

هر نخل پر شکوفه درین باغ لیلی است

کز خیرگی فکنده بیک شاخ چادرش

بستان برات عیش ز دیوان نوبهار

اکنون که از شکوفه گشوده است دفترش

جز نخل پرشکوفه ندارد جهان خاک
 چرخى که برمراد بود سیر اخترش
 گل شدست پیکر سیمین بوستان
 از بسکه ابر تنگ کشیده است در برش
 گل آنچنان فریفته حسن خود شدست
 کز شبم است آینه دایم برابرش
 صائب چو لاله هر که بود کاسه سرنگون
 خالی نمیشود زمی لعل ساغرش
 آداب معاشرت و سلوک با مردم
 به میهمانی مردم مرو اگر بروی
 کم از فضیلت طاعت مدان اطاعت را
 مشو چو بیخبران از مناسبت غافل
 مکن به خلوتیان جمع اهل صحبت را
 مگیر از دهن خلق حرف را زنهار
 به آسیا چو شدی پاسدار نوبت را
 در مجالس حرف سرگوشی زدن بایکدگرانی
 در زمین سینه‌ها تخم نفاق افکندنت

دهن خویش به دشنام میلا هرگز
 کاین زر قلب بهر کس که دهی باز آرد

نرمی ز حد مبر که چو دندان مار ریخت
 هر طفل نی سوار کند تازیانه‌اش

توصیه به نگاهداشتن روزه
 سعی کن در عزت سی پاره ماه صیام
 کز فلک از بهر تعظیمش فرود آمد کلام
 آدمی ممتاز شد از سایر حیوان به صوم
 نامه انسان بدین مهر خدایی شد تمام
 چون دردوزخ دهان گر چند روزی بسته شد
 باز شد چندین در از جنت بروی خاص و عام
 حال روی مه جبینان گر ز مشک و عنبر است
 از شب قدرست حال چهره ماه صیام
 لذت افطار در دنبال باشد روزه را
 صبح اگر بندد دری ایزد گشاید وقت شام
 روزه سازد پاک صائب سینه ها را از هوس
 ز آتش امساک می سوزد تمناهای خام
 طنز اجتماعی

چون هر چه وقف گشت بزودی شود خراب

کردیم وقف عشق تو ملک وجود خویش

۴- صائب را باعتبار توجه فراوان به احوال نفسانی و سرودن حسب
 حال های لطیف و جانسوز شاعری درون گرا می بینیم. بنظرم اگر ضمائر دیوان
 او شماره شود ضمیر شخصی یا نفس بیش از سایر ضمائر بکار گرفته شده باشد.

آن بلبلم که باغ و بهارم دل خودست

آن طوطیم که آینه دارم دل خودست

دستم نمی رسد به گریبان ساحلی

زین بحر بی کنار کنارم دل خودست

هر مشکلی که بود گشودم بزور فکر
مانده‌ست عقده‌یی که بکارم دل خودست
چون ماه چارده بسرخوان آفتاب
پیوسته رزق جان فگارم دل خودست
از دیگران چراغ نخواهد مزار من
کز سوز سینه شمع مزارم دل خودست
از شرم نیست بال و پر جستجو مرا
چون باز چشم بسته شکارم دل خودست
صائب به‌سرمه دیگران نیست چشم من
روشنگر دو دیده تارم دل خودست

البته حاصل این درخود فرورفتن‌ها به‌خلاف آنچه که می‌پندارند^۱، یأس است نه بدبینی، زیرا که حاصل بدبینی بدشمردن مردم و بی‌اعتمادی بدیشان و سرانجام دشمنی و بدخواهی است، در صورتی که صائب علاوه بر فحوای اشعارش، به‌شهادت تذکرة‌های موجود^۲، بسیار بزرگوار و خلیق و مهربان و مردم‌دار بوده و حدیث نفس‌های او هم اغلب درد دل گونه‌ای از مشاهده بدیها و زشتی‌های خلق است.

۵- صائب را از سرانصاف باید نقاشی حالات دیگران دانست. اشک او اشک مردم، و شادی او اگر شادایی باشد، برخاسته از نشاط دیگران است. او نقاش غم و شادی و صورتگراسارت و آزادی‌خلق است، و درین هنرچندان چیره‌دستی و قوت دارد، که ممکن نیست بتوان رنگ تصنع و تکلف در احساس او و بیان او پیدا کرد.

به‌نقل ارباب تذکرة وی از خانواده بازرگان ثروتمندی بود و خود نیز

۱- باکاروان حله ص ۳۰۷

۲- نصرآبادی- ص ۲۱۸ (در خاک بیزی بدن عنصری گوهر شریف انسانیت یافته)

در جوانی تجارت می کرد ملیحای سمرقندی که در ۱۰۹۰ هجری به سیاحت اصفهان آمده است از خانه صائب چنین یاد می کند «نظر به فرمان عالی شاه آن قوم در اندک زمانی آن سرزمین را رشک ارم و شبیه حرم کرده و مسکن و موطن خود کرده اند. رفیع ترین عمارات و وسیع ترین این سراها دولتخانه میرزا صائب است که زبان گفتار از عهده بیان کرد آن بر نمی آید مگر کار شنودن را به دیدن رسد و تا یقین شک را در خوبی آن سرزمین از پای در اندازد. الحال کل آن مقام عالی اساس به عباس آباد مشهور است»^۱.

با این اوصاف از توانگری صائب باز درغزلهایش مکرر بایباتی ازین دست که آتش بجان خواننده میزند برمی خوریم.
دل دشمن به تهی دستی من میسوزد برق ازین مزرعه با دیده ترمیگذرد

از تهی دستی زبی برگان خجالت کار ماست
سربزیر انداختن چون بید مجنون بار ماست

کی ز پیچ و تاب میشد رشته جانم گره
آب باریکی اگر می بود چون سوزن مرا
۶- صائب نه تنها به نقاشی احوال انسانی بلکه به تجسم همه ریزه کاریهای حیات کمر بسته و با قلمی دقیق و موی شکاف گوشه های متعدد و زوایای تاریک آن را روشن کرده است.

درین دنیا نباشد يك صدف بی گوهر از عبرت
نه از طفلی است گر چشم از تماشا بر نمی دارم
هیچ شاعری به اندازه او تماشاگر عالم خارج نیست و هیچ چشمی قدرت

۱- پروفیسور عبدالغنی میرزایف- يك مدرک تاریخی مجله وحید سال پنجم شماره

بینائی او را ندارد. از خار لب دیوار تا پشه شب زنده دار همه را دیده و از احوالشان نکته‌ای و عبرتی دریافته است^۱. حیات و موجودیت همه چیز دست مایه مضمون آفرینی اوست و ابکار مضامین فلسفی و حکمی و اخلاقی دیوان وی ازین رهگذر حاصل شده است.

مهلت عمر کم و وقت بهاران تنگ است

غنچه در پوست مگر برگ سفر ساز کند

از برگ سفر نیست تهی دامن یک گل

آسوده همین سرو روانست درین باغ

بهوش باش دلی را به سهو نخراشی

به ناخنی که توانی گره گشایی کرد

میتواند به نفس کرد جهان را روشن

هر که چون صبح بر آرد به تأمل دم را

۷- صائب کثیرالاطلاع است و بخصوص از مشهورات و عادیات زندگی بسیار خبردارد و ازین شناخت گسترده و بی حد و حصر در آفریدن مضامین بهره تمام برده است.

به شور بختی از آن دل نهاده‌ام که نمک

برای تلخی بادام بهتر از قندست^۲

۱- باکاروان حله ص ۳۰۰

۲) بادام تلخ را پس از اینکه با جوشاندن و تعویض مکرر آب شیرین کردند. نمک میزنند و قابل خوردن می‌شود.

سرمه خاموشی من از سواد شهرهاست
چون جرس گلبانگ عشرت در سفر باشد مرا^۱

خونین دلان ز شوق لقای تو سوختند
خندان تر از سهیل به خاک یمن در آ^۲

من آن حسن غریبم کاروان آفرینش را
که جای سیلی اخوان بود نیل بنا گوشم^۳
۸- صائب شاعر هوشیار و واقع بینی است و مسلماً یأس او منبعث از
همین حقیقت بینی و آگاهی است.
صائب مقام دام بود خاک های نرم پرهیزکن زهر که بود آرمیده تر

آب زیر گاه را باشد خطر از بحریش
صائب از همواری اهل زمان غافل مباش
یا اینکه به تصریح خود شاگرد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
عشرت روی زمین در چرب نرمی مضمراست
رشته هموار را بالین و بستر گوهر است
مزاج دنیا را خوب شناخته و بهتر از هر کس راه سلامت زیستن را بلد
است. اما از آنجا که انسان کامل و والائی است وظیفه دار ارشاد و هدایت
خلق و شوق آنان به مبارزه علیه ظلم و بیدادی است.

(۱) مشهور است که خوردن سرمه باعث گرفتن صدا میشود.

(۲) مشهور است که تابش سهیل (شعرا یمانی) به معادن عقیق یمن سرخی میدهد.

(۳) برای دفع چشم زخم و گرداندن نظر بنا گوش اطفال را با نیل کبود می کردند.

اظهار عجز پیش ستم پیشگان خطاست

اشك كباب موجب طغیان آتش است

تسلیم می‌کند بستم ظلم را دلیر
جرم زمانه سازفزون از زمانه است
مثل سلف خود حافظ دشمن دروغ و ریا و زهد ریائی است و با توجه
به اقتدار روحانی نماها و زاهدان خشك مرائی بسیار صریح اللهجه و بی‌پروا
است.

گنبد مسجد شهر از همه فاضل‌تر بود

گر بعمامه کسی کوس فضیلت میزد

زه‌دبی کیفیت این زاهدان خشك را

هیچ برهانی به از خمیازه محراب نیست

پشه از شب زنده‌داری خون مردم می‌خورد

زینهار از مردم شب زنده‌دار اندیشه کن

۹- صائب متفکری عارف است نه شاعری صوفی. اشعار عرفانی او اگر

يك جا جمع شود به چند هزار بیت میرسد و چون از سمبل‌ها استفاده نکرده
عرفانی بدون اصطلاح و ساده و مردم فهم، منتهی شاعرانه و لطیف عرضه کرده
است.

یکبار برین نه چمن سبز گذشتی
سر در پی پای تو نهادند چمن‌ها

يك صبحدم به طرف گلستان گذشته‌ای

شبم هنوز بر رخ گل آب می‌زند

واصلان گوش ندارند بافسانه عقل
راه گم کرده، پی بانگ در می گردد

اگر وطن به مقام رضا توانی کرد
غبار حادثه را توتیا توانی کرد
ز سایه تو زمین آفتاب پوش شود
اگر تو دیده دل را جلا توانی کرد
ز شاهدان زمین گر نظر فروبندی
نظر به پردگیان سما توانی کرد
بر آستان تو نقش مراد فرش شود
بساط خود اگر از بوریا توانی کرد
کلید قفل اجابت زبان خاموشی است
قبول نیست دعا تا دعا توانی کرد

تو آن زمان شوی از اهل معرفت صائب

که ترك عالم چون و چرا توانی کرد

۱۰- طبیعت پیرامون صائب هم جان دارد و هم زبان و اوست که به

اشیاء شخصیت می دهد (Personification)

آه کز قامت چون تیر سبک رفتاران

غیر خمیازه خشکی چو کمان نیست مرا

با همه ذرات عالم گفتگو دارد - هر موجودی و پدیده ای نه يك مضمون

بلکه مضامین متعدد بدو القا می کند.

صدف؛

میرسد روزیش از عالم بالا بی خواست

هر که مانند صدف پاک دهان می باشد

سالها دندان خاموشی فشردم برجگر

تادهانم چون صدف پر گوهر سنجیده شد

صدف بسته دهان نیست ز گوهر خالی

نشوی غافل از آن دل که ملالی دارد

دست رعشه دار

ز انقلاب چرخ می لرزم به آبروی خویش

جسام لبریزم به دست رعشه دار افتاده ام

از دست رعشه دار نفس ریخت عاقبت

صائب به خاک ساغر سرشار زندگی

همین سعی در مضمون یابی است که گاهی سخنش را مکرر کرده و

با اصطلاح از کیسه خورده و از جیب خرج کرده است.

فارغ از بیش و کم بحر بود آب گهر

خشکی چرخ به ارباب قناعت چه کند

در خشکسال آب گهر کم نمی شود

بخل فلک به اهل قناعت چه می کند

۱۱- صائب در تصویرسازی و نقش آفرینی کم نظیر است. در دیوان او

کمتر بیتی است که صورتی قوی و گویا در چشم خیال مجسم نکند.

به صد زنجیر اگر بندند اعضای مرا صائب
چو آب از دیدن آن سرو خوش رفتار میلرزم

به دامن میدود اشکم گریبان میدرد هوشم
نمی دانم چه می گوید نسیم صبح در گوشم

هر چند شمع راهروانم چو آفتاب از احتیاط دست بدیوار می کشم
۱۲- صائب هر چند از صنعت ارسال المثل بسیار استفاده کرده است
اما طبع متصرف او آرام ننشسته و گاهی در امثال سائره زبان فارسی دست
تصرف هم برده است.

به ابرام آنکه از دنیا پرستان کام می گیرد
زریگ از چرب دستی روغن بادام می گیرد^۱
از پا شکستگان چراغست تیرگی

زنگ کدورت از دل عاقل نمی رود^۲

۱۳- در غزل های صائب وزن محدود است و ردیف های اسمی و
اختصاصی هم زیاد بکار گرفته شده. طبعاً در غزل هائی با چنین ردیف ها مضامین
به هم پیوسته آمده است.

۱۴- باید اذعان کرد که صائب شاعری پرگو و دراز سخن است (استاد
علامه جلال الدین همایی در سنین جوانی در اصفهان دیوانی از او دیده اند که
دویست هزار بیت داشته)^۳ و این خود موجب بسیاری از تکرارهای ممل و
سستی های زبان اوست. سعی بسیاری که دریافتن مضامین بکر داشته و دل بر-
نگرفتن از ذکر هیچ نکته ای سخن این شاعر حکیم و عارف ملکوتی را گاهی

(۱) ضرب المثل از آب کره گرفتن را بخاطر می آورد

(۲) نظیر: چراغ پیش پای خود را روشن نمی کند

(۳) مقدمه دیوان صائب ص ۶۹

سست و نا در خورشان او کرده است. اتفاقاً خودش هم ازین پرگویی ملول
 بوده و خوبستن را سرزنش می کرده است منتها همچون سعدی که می فرماید
 سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است
 وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم

او هم بدین ابیات عذرخواه است
 نفس درازی من نیست صائب از غفلت
 دلم گشاده به گفتار می شود چکنم

خم سر بسته جوش باده را افزون کند صائب
 بلب مهر خموشی گر زخم دیوانه می کردم
 ۱۵- صائب با تمثیل استدلال می کند. اگر مولانا برای مفاهیم عرفانی
 و ارشاد سالکان طریقت حکایاتی در مثنوی آورده و بدانها تمثیل جسته است
 بی شک صائب همین هنر را در مقیاسی بسیار کوچک تر یعنی مصراع ارائه کرده
 و یک دنیا حقیقت را در ظرفی بسیار اندک به خواننده منتقل نموده است. در
 اینجا حاجت به آوردن مثال نیست هر بیتی از او بخوانید شاهی برین مدعا است.
 ۱۶- توجه به احساس عامه و حکمت عامه و بیان عامه در دیوان او مشهود
 است و این یکی از اوصافی است که شعر صائب را با مردم و مردم را به شعر
 او پیوند می دهد. اکثر ترکیبات و اصطلاحات عوامانه سخنش نشانه توجه
 شدید او به زبان مردم و سخن تفکر مردم است و به این اعتبار او را به اصطلاح
 امروزی می توان شاعری مردمی خواند. اما باید گفت که شعر صائب تنها همین
 یک بعد را ندارد بلکه این یکی از چند چهره شعر او است. اگر ما سخن او را بدین
 یک حد محدود کنیم بی انصافی کرده ایم.
 صائب شاعری است که هم فصاحت قدما را مراعات کرده و هم روح

وضاحت عصر و پسند زمان را دریافته است و مسلماً سرجاودانگی او و همه شعرای نوآور در همین نکته باریک نهفته است. این لطیفه که اینان جویبار تازه جوشیده و زلال اندیشه خود را به رودخانه دراز آهنگ و پیچان شعر فارسی پیوسته اند و ازین رهگذر به دریای خلود نشسته. در طول عمر هزار ساله شعر پارسی هر جریانی که به این دریا نیوست و راهی جدا پیش گرفت دیریا زود در کوبیر تشنه و تافته روزگاران محو شد و چه بسا که پیش از خداوند خود بمرد.

ماخذ

- ۱- نصرآبادی: تذکره چاپ مرحوم وحید دستگردی تهران
- ۲- پروفیسور شبلی نعمانی: شعرالعجم ترجمه مرحوم فخر داعی کیلانی
- ۳- آذر بیگدلی: آتشکده مصحح دکتر سادات ناصری چاپ تهران
- ۴- رضا قلیخان هدایت: مجمع الفصحا مصحح دکتر مظاهر مصفا چاپ تهران
- ۵- ادوارد برون: تاریخ ادبیات بخش ادبیات دوره صفوی ترجمه مرحوم رشید

یاسمی

- ۶- محمدعلی تربیت: دانشمندان آذربایجان
- ۷- شهید نورائی: صائب چه می گوید
- ۸- امیری فیروزکوهی: مقدمه دیوان صائب چاپ انجمن آثار ملی
- ۹- زین العابدین مؤتمن: منتخبات صائب
- ۱۰- دکتر عبدالحسین زرین کوب. باکاروان حله
- ۱۱- دکتر سادات ناصری: حواشی آتشکده آذر ذیل صائب
- ۱۲- پروفیسور عبدالغنی میرزایف: مجله وحدت سال پنجم شماره مسلسل ۵۹